

توقف و سیاست

در متون منثور تا پایان قرن چهارم هجری

مهدی حیدری

عضو هیئت علمی دانشگاه یزد



انتشارات مولانا

فهرست مطالب

۹	۱. معیارهای نظری ارتباط عرفان با سیاست در متون صوفیه
۱۸	ظاهر و باطن در تصوف نخستین
۱۸	توجه به ظاهر
۲۰	توجه به باطن
۲۲	جایگاه ظاهر و باطن
۲۳	پیوند ظاهر و باطن
۲۸	۲. عزلت‌پیشگان
۳۳	نمونه‌های تاریخی عزلت‌پیشگی
۷۷	عزلت‌پیشگی مفروط
۸۵	۳. منفعت‌گرایان
۹۰	نقد منفعت‌گرایی
۱۰۱	۴. تساهل‌گرایان
۱۰۵	فقه و عرفان
۱۰۷	تساهل ناشی از اعتقادات فقهی
۱۱۱	نمونه‌های تاریخی تساهل‌گرایی
۱۲۲	تساهل اخلاقی - اجتماعی
۱۲۹	۵. تحرک‌پیشگان
۱۳۰	عوام‌گرایان
۱۳۴	سیر تاریخی فتوت سیاسی
۱۳۹	خواص‌گرایان

۱۴۱	نمونه‌های تاریخی خواص‌گرایی
۱۵۳	عارفان سیاستمدار
۱۵۵	ویژگی‌های عارف سیاستمدار
۱۷۴	نظریات سیاسی
۱۸۰	نمونه‌های تحرک سیاسی
۱۹۹	ولایت و رهبری
۲۱۰	نمونه‌های تاریخی جهاد
۲۲۴	منابع و مآخذ
۲۳۳	اسامی اشخاص
۲۴۰	اسامی کتابها



معیارهای نظری ارتباط عرفان با سیاست در متون صوفیه

تعیین نسبت عرفان و سیاست در درجه نخست به تبیین تعریفی درست از آن دو وابسته است. اگر عرفان را منقطع از جامعه و یک پدیده کاملاً مجرد و آسمانی بدانیم و از آن به خلوت‌گزینی و درون‌نگری تعبیر کنیم و از سوی دیگر سیاست را مقوله‌ای کاملاً این‌جهانی و ماده‌محور و سیاستمداران را فارغ از درک باطن هستی بدانیم، رابطه‌ای بین عرفان و سیاست وجود نخواهد داشت، لیکن عرفان و تصوف اسلامی از همان آغاز به تبع دین اسلام، اهدافی اجتماعی و سیاسی داشته و به هدف‌گذاری و ارائه طرّح کلی درباره چارچوب‌های سیاست اسلامی پرداخته است.

شهود و عقل هر یک حیطه‌ای مجزا و مخصوص به خود دارند، اما این دو قوه در حوزه یکدیگر نیز می‌توانند وارد شوند. راسل در این زمینه معتقد است: «تقابل عقل و غریزه بیشتر وهم است. غریزه یا شهود یا بینش آن چیزی است که ما را در ابتدا به اعتقاداتی رهبر می‌شود که بعداً عقل آن‌ها را تأیید یا رد می‌کند؛ اما تأیید یک اعتقاد در مواردی که ممکن باشد در تحلیل آخر عبارت است از توافق آن اعتقاد با اعتقادات دیگری که خود آن‌ها هم کمتر از اعتقاد مورد بحث غریزی نیستند. عقل یک نیروی هماهنگ‌کننده و وادارکننده است نه آفریننده. حتی در قلمرو منطق محض هم باز بینش است که چیزهای تازه را کشف می‌کند».^۱

ظاهر و باطن ارتباط طولی دارند و لاجرم هر باطنی در ظاهر نمودی دارد و بالعکس. هر چند برخی از پژوهشگران منکر این رابطه هستند؛ چنانکه مجاهدی نوشته است: «منظور از رابطه طولی، رابطه علیّ میان دو طرف نسبت است که هم علل معرفتی و هم غیر معرفتی [جامعه‌شناختی و روان‌شناختی] را شامل می‌شود. به این ترتیب ارتباط تولیدی نه تنها در میان ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری بر حسب قواعد منطق ممکن نیست، بلکه در میان خود ادراکات حقیقی هم، عدم هم‌سنخی مواد قضایا، می‌تواند مانع رابطه تولیدی باشد؛ چنانکه از مقدمات فلسفی صرف نمی‌توان به نتایج تجربی رسید و بالعکس چنین نسبتی میان قضایای شهودی صرف با قضایای برهانی یا حسی - تجربی از هیچ سو برقرار نیست»^۱.

قرار نیست از عرفان نظری فرضیه‌های علم اقتصاد یا سیاست استنباط شود. عرفان جهت و هدف را مشخص می‌سازد و طرح کلی راه را می‌نماید. جدای از این، تأثیرات عمیق روحی، نشاط ذهنی و بصیرت در تشخیص حق و باطل از جمله آثاری است که عرفان در عالم ظاهر به جای می‌گذارد و از همین نقطه است که تفاوت عارف سیاستمدار با کسی که صرفاً فقیه سیاستمدار است، مشخص می‌شود. کسی که فقط به فقه معتقد است، در عالم سیاست نیز آن را به کار می‌گیرد، اما انگیزه و اندیشه او در امور ظاهری باقی می‌ماند و در شخصی‌اندیشی - که مشکل اساسی سیاست جهانی امروز است - متوقف می‌شود. از دید فلاسفه کسی که از جزئیات فراتر رفته باشد و حقیقت کلی را در انبوه واقعیت‌های جزئی بازشناسد، درمی‌یابد که تفاوت بین آن‌کس که رنجی را بر دیگری تحمیل و آن‌کس که رنج را تحمل می‌کند، ظاهری است و ربطی به نفس‌الامر ندارد. تحمیل‌گر و تحمل‌کننده رنج یگانه‌اند.^۲ ارزش‌های اخلاقی از تجربه عرفانی برمی‌خیزند و تنها در صورتی که در بند نفس جزئی فردی نباشیم و هر کس خود را نه یک من مستقل، بلکه متحد با جان‌های سایر افراد بدانند، آنگاه می‌توان امید هم‌زیستی عادلانه داشت.^۳ این موضع، نقطه پیوند عرفان و سیاست است؛ چنانکه فروند در کتاب «سیاست چیست» می‌نویسد: «هر کس فکر کند

رسالتش وقف خویشتن برای آرمانی اجتماعی است، راه دیگری جز سیاستمدار شدن ندارد»^۱. بنابراین عرفان در عارف، صفات اخلاقی خاصی نظیر شجاعت، قدرت تحمل مصائب، سعه صدر، قدرت سکوت و کلام در مواقع دشوار ایجاد می‌کند که این ویژگی‌ها برای سیاستمدار نیز بسیار کارآمد است. در اینجا است که عرفان با ترویج ارزش خدمت به هم‌نوع، مروج بینشی اجتماعی و سیاسی می‌گردد.

ضرورت عرفان برای ارباب قدرت

از جلوه‌های اعجاب‌انگیز رابطه عرفان و سیاست در کلام صوفیه، ضرورت تحصیل صفات و اخلاق عرفانی برای اربابان قدرت است. از منظر آن‌ها سیاستمداری که بدون تهذیب نفس پای در عالم کثرت می‌گذارد، به سرعت به ورطه هلاکت و نابودی گرفتار می‌آید؛ زیرا قدرت، طبع سرکش انسان را به طغیان وامی‌دارد. سلمی در تفسیر آیه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْتَى» آورده است: «قال ابن عطاء: رؤية الغنى تورث الطغیان والبطر لأنه يورث الفخر والفخر يورث الطغیان و قال يحيى بن معاذ: في الدنيا طغیانان: طغیان العلم و المال فالذی يعبدك من طغیان العبادة، الزهد في الدنيا و الذی یوریک الی الزهد الجوع الدائم فانّ الجوع الدائم یقطع شهوة الذنب عنک»^۲. بدین ترتیب کسی که صرفاً در عالم کثرت می‌زید، جز خلق چیزی را نمی‌بیند و نهایت همت او مردم است و این سرآغاز سقوط اوست. ابوطالب مکی در وصف چنین کسی گوید: «بین قلب حشوه الخلق و همه الرزق لا ینظر الا الیهم و لا یطمع الا فیهم و لا ینظر الا هم، الخلق اغلب شیء علیه و الخلق اقرب شیء الیه»^۳.

از نظر عرفا حتی اگر کسی در نیمه‌راه سلوک به خلق بگردد، به سوی منفعت‌طلبی در عالم کثرت گرایش پیدا خواهد کرد؛ چنانکه سلمی آورده است: «و قال بعضهم: من رجح الی الخلق قبل الوصول، فقد رجح من الطريق، فیورثه ما تقدّم من ریاضته حبّ الریاسة و طلب الاستعلاء علی الخلق و من رجح الی الخلق بعد الوصول صار اماماً ینتفع به المریدون»^۴. از این دیدگاه کسی که تمامی مراحل تهذیب نفس در عالم وحدت را طی نکرده است، در عالم

۱. استیس، ۱۳۸۴ ش: ۳۳۸.

۲. مجاهدی: ۳۱۴.

۳. فروند، ۱۳۸۴ ش: ۲۹.

۴. همان: ۳۳۵.

۱. سلمی، حقایق التفسیر.

۲. سلمی، آثار، ۱۳۷۲ ش، ج ۴: ۴۲۴.

۳. مکی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۳۱۶.

کثرت پایش می‌لغزد. چنین کسی حتی ممکن است به جهاد روی آورد یا انفاق کند اما به سبب همین نقص، اعمالش از برخی عیوب ظاهری و باطنی برکنار نخواهد بود؛ چنانکه محاسبی در عوامل ریا، مباحثات به عمل را ذکر می‌کند و برای مثال از کسی یاد می‌کند که در جنگ مباردت به پیش‌روی و حملات پی‌درپی به دشمن می‌کند تا فضل خود را به دیگران نشان دهد.^۱ ابوسعید خرازی در خصوص مسئله ملک و ریاست به بحثی قابل توجه می‌پردازد. او کسی را که نفسش هنوز ضعیف است، از این کار برحذر می‌دارد^۲ و در پاسخ به این سؤال که چگونه پیامبرانی نظیر داوود و سلیمان و ابراهیم و ایوب و یوسف به امور ملک مباردت ورزیده‌اند، می‌نویسد: «اعلم أنَّ الانبياء عليه السلام والعلماء والصالحين من بعدهم (رض) أمنا الله تعالى في أرضه على سِرِّه بما على امره و على نهيه و النصحاء له في خلقه و برئته و هم الذين عَقَلُوا عن الله تعالى امره و نهيه و فهموا لماذا خَلَقَهُمْ و ما اراد منهم و الی ما ندبهم... فسمعوا الله عزوجل يقول: آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه ثم قال: ثم جعلناكم خلائف في الارض من بعدهم لنتنظر كيف تعملون... فأيقن القوم أنهم و انفسهم لله تعالى و كذلك ما خولهم و ملكهم فانما هو له غير أنهم في دار اختبار و بلوی و خُلِقُوا للاختبار و البلوی في هذه الدار».^۳

بنابراین از نظر متقدمان اهل تصوف، صاحبان قدرت اگر به سلاح تصفیة نفس مجهز نگشته باشند، هم خود را به فساد می‌کشند و هم جامعه را تباه می‌کنند؛ زیرا قدرت لوازم و مناسباتی دارد که برای پالودگان، حُسن و برای آلودگان، عیب است. از جمله ملازمات قدرت، شهرت است. محاسبی، شهرت را اگر در راه صلاح دین و دنیا باشد، ناپسند نمی‌داند، اما تلاش برای رسیدن به آن را به عنوان هدف اصلی نکوهش می‌کند. معیار او در این مسئله ضعف یا قوت قلب شخص است.^۴ او در بابی به پاسخ این سؤال می‌پردازد که «هل يجوز ان احب ان يحبنى الناس؟»^۵ و می‌نویسد: اگر به وسیله طاعتی باشد تا تو را بر آن ستایش کنند، هرگز؛ زیرا طاعت مخصوص خداست. اما به غیر طاعت و به تبت دیگران تو را

بشناسند و گرامی بدارند، عیبی بر آن مترتب نیست.^۱

وی ناپسند داشتن ذم دیگران را در صورتی که نشانه ذم خداوند باشد یا موجب به معصیت افتادن مردم در آن شود، یا حتی صرفاً مخالف طبع آدمی باشد، جایز می‌داند.^۲ زیرا ستر قبیح و اظهار جمیل از سوی خداوند، نعمت و موجب شادمانی است.^۳ در واقع همین صفات شایسته عارفانه است که ملازمات قدرت را به همراه می‌آورد؛ زیرا هر چه شناخت انسان از حق تعالی بیشتر شود، عزت، قدرت و محبوبیت او افزون‌تر می‌گردد. محاسبی در این باره آورده است که شخصی از پیامبر پرسید: «دلنی علی ما یحبنی الله علیه و یحبنی الناس. قال: ازهدي في الدنيا يحبك الله و دع او انبذ اليهم هذا الحطام يحبوك و من زهد في الدنيا لم يكن على احد منهم اذى و لا مؤنه، الناس يحبون من كان كذلك و قد يقذف الله عزوجل بالمحبة في قلوبهم لمن تحب اليه».^۴ ابوسعید خرازی نیز ریاست انبیا و صالحان را بدون دل‌بستگی به دنیا یا کوتاهی در کارها تلقی کرده و نوشته است: «كانوا غير متلذذين بما ملكوا و لا مشغول القلب بما ملكوا و لا مستأثرين به دون عباد الله تعالى».^۵

در باور صوفیان نخستین، قدرت و ریاست در واقع امانت الهی است برای آزمایش بندگان و کسانی از اهل بصیرت و اهل صدق که بر این امر واقفند، با تمام وجود سعی در اقامه حق و صبر بر طاعت خداوند دارند.^۶ بنابراین کسی که در اسارت دنیا است و از عرفان بویی نبرده، هنگام وقوع احزان و شدائد زمان، توانایی تحمل آن‌ها را نخواهد داشت و در مقابل، دنیا و مافیها و همه نیروهای عالم مسخر کسی است که حقیقتاً بنده خدا باشد: «من سُرَّ بخدمته الله سُرَّت الاشياء كسلها بخدمته».^۷ سیاست نوعی تأدیبات اجتماعی است و عرفان در بدو امر نوعی تأدیبات شخصی است. از این دو مقدمه کلام سری سقطی منتج می‌شود که: «من عجز عن ادب نفسه كان عن ادب غيره اعجز».^۸ لذا از این دیدگاه، عرفان

۱. همان. ۲. همان: ۲۸۴.

۳. همان: ۲۸۸. ۴. همان: ۲۷۶.

۵. خرازی: ۳۸. ۶. همان: ۳۷.

۷. یحیی بن معاذ، ۱۴۲۳ ق: ۱۱۴. برای نمونه‌های بیشتری از این دست ر.ک: یحیی بن معاذ، ۱۴۲۳ ق:

۱۸۶؛ خرگوشی، ۲۰۰۶ م: ۴۷۸؛ ماسینیون، اخبار الطاج ۱۹۳۶ م: ۶۱؛ میر عابدینی، ۱۳۷۹ ش: ۹۲.

۸. سلمی، طبقات، ۱۳۷۲ ق: ۵۳.

۱. محاسبی، الرعايه: ۲۲۴ و ۲۲۵. ۲. خرازی: ۳۴ و ۳۵.

۳. همان: ۳۵ و ۳۶. ۴. محاسبی، المسائل، ۱۹۶۹ م: ۱۰۷.

۵. همان، الرعايه: ۲۷۶.